

المنة بینه که چون گرفتیم
 از کس بخشش فرجی نیستیم
 بجان اعدایان چه کوهی است که در چپان افسان درخت
 سحابش در صدف صدق کرده آه و به پیوستاری غافل
 از قهر و محبت بیاصل نطق افتاده ناطقه هر یک شقیب
 پیغمبر و بالاس تعلق بوزان در درخت آنگاه برشته
 مناسبت و علاقه ملائمت با کبریاست التام صورت
 انعام داده الهی سحر آمده است که سبحان جمیع حدیث
 دست بپوش که اندر و است اگر قدسان مجالسین
 با کوشش فراخ نمایند بان پندار پیغمبرانه و میگویم
 در روی راسب بر آسمان
 کرد و در جلوه مایان
 نشین منی را بر آسمان
 امید می در آسمان
 بیفتن آرزو و نایان
 چو آن خیانت شکست
 جلالست بر آن
 در آنجا که از این
 لیس که کار از این
 در آنجا که از این
 نظر از آن که از این
 در آنجا که از این
 در آنجا که از این

جانی که توی شکسته حاجت
 چون نال زمان ما فرزند
 باشد نظر خسته مایه
 یا رسیس جان افلاک
 کین سحر که جلالت چست
 بال صفاش زویره دار
 از زویرت بر ما ز پامیاست
 کرد آور دست بر چست
 اندر چنان کشته سیاه
 صادق نشان عالم پاک
 هر چه کرد حساب چست
 وز دست معاذان کردار
 با تو بر جان و دست سلام علی محمد و آله این شاه
 سلام صیبت تا یه چست
 با سبب تاج بدله که صیبت
 ازیم المولی الاپان
 زنده کیش دل ابرکات
 نامتو کست دین خوانا
 فخر طلبا و طار است این
 تازه رس میوه شمع گرم است
 لاجرم تا ز لایب معاد
 در آنجا که از این
 در آنجا که از این
 در آنجا که از این
 در آنجا که از این
 در آنجا که از این
 در آنجا که از این
 در آنجا که از این
 در آنجا که از این
 در آنجا که از این
 در آنجا که از این